

بنياد فرهنگي كهزاد

افغانستان چار راه آسيا

احمد علي كهزاد

# افغانستان چهار راه آسیا

احمد علی کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

عنوان فوق اسم جدیدترین کتابی است که در سال جاری مسیحی (1951) در میلان، یکی از شهرهای شمالی ایتالیا، به طبع رسیده و اولین کتابی میباشد که در زبان ایتالیوی تا حال راجع به افغانستان نوشته شده است.

این اثر از طرف دو نفر ایتالیوی تحریر شده که از 1932 تا 1947 در حدود 15 سال در افغانستان اقامت داشتند و بسیاری از افغانها و خارجی ها ایشان را میشناسند. «پادر کسپانی» پیش نماز سفارت ایتالیا همیشه در کنج اطاق ساده و در میان الماری های کتاب خود مصروف خواندن و نوشتن بود. با اینکه نوت ها و یادداشت های او هزاران صفحه کاغذ را احتوا کرده بود، باز هم متصل و مکرر میخواند و یادداشت میکرد. چون در سالهای اخیر به خواندن زبان فارسی هم کمی موفقیت حاصل کرده بود، کوشش میکرد که مطالب بکر و جدیدی از لا به لای مطبوعات افغانی پیدا کند. کثرت یادداشت ها و نوت های جدید «پادر» را همیشه به اصلاح نوشته هایش وادار میکرد و جریان این اصلاحات طوری مضامین کتاب او را در هم و برهم کرده بود که نزدیک بود رشته از دست مؤلف بگسلد. رفقای افغانی و خارجی که از مشغولیت دائمی «پادر» اطلاع داشتند و میدانستند که حس کنجکاو به او موقع نمیدهد تا کتابش را تمام کند، همیشه از روی مزاح سوالاتی راجع به تاریخ تمام شدن کتاب و طبع آن مینمودند. «پادر» با قیافه ساده و بی ساخت که با فروتنی و انکسار آمیخته بود، با لبخند صمیمانه امیدوار به آینده میساخت تا اینکه در 1947 افغانستان را گذاشت و مدت مختصری به امریکا رفت و از آنجا به ایتالیا، مملکت خویش، برگشت. در روزهای رفتن وعده میداد که اثر خویش را در امریکا تکمیل خواهد کرد.

گمان میکنم اگر «پادر کسپانی» از افغانستان نمیرفت، موفق به نشر کتاب خود نمیشد زیرا حرص و ولع و کنجکاو مزید او را نمیگذاشت که در متن نظر خویش دیگر دست نزنند و آنرا تمام شده انگارد. دوری از افغانستان خاطرش را آرام ساخت که هر چه دارد بدان بسازد و بالاخره به شکلی کتاب خویش را آماده طبع کند.

در نگارش کتاب "افغانستان چهار راه آسیا"، پادر کسپانی یک نفر دیگر را هم با خود شریک ساخت و او «کباچی» قاصد سیاسی سفارت ایتالیا و معاون پادر کسپانی در مراسم امور مذهبی سفارت بود. چون بحیث قاصد همیشه مصروف رفت و آمد و مسافرت‌ها در هر گوشه و کنار مملکت بود، معلومات نظری و عملی کسب کرده و کولکسیون بسیار مکمل عکس در زمینه های مختلف فراهم کرده بود. چنانکه 270 قطعه آن در همین کتاب نشر شده و اثر را از نقطه نظر تصاویر بسیار غنی ساخته است.

مؤلفین این اثر به اتفاق هم مسافرت‌هایی در افغانستان کرده و شهرها و نقاط مهم مملکت را یکجا دیده اند. قراریکه خود در مقدمه مینویسند چون تا حال در ایتالیا هر چه راجع به افغانستان نوشته شده حیثیت مقالات پراکنده و خیالی را داشته، ایشان تصمیم دیرینه خویش را در باب تحریر و چاپ کتابی راجع به افغانستان عملی کردند.

مؤلفین مذکور علت نبودن کتاب های جدی را راجع به افغانستان در ایتالیا به عدم ارتباط دو مملکت پیش از سال 1920 میدانند ولی خود متذکر میشوند که اولین اروپائیانیکه بعد از دوره یونانی از کشور افغانستان دیدن کرده اند، مسافرین ایتالوی بودند مانند «مارکوپولو» که در 1272 از اینجا رهسپار چین شد و یکنفر دیگر موسوم به «اودوریکو دایورونونه» که در سال 1230 از چین آمده و از افغانستان گذشت. بعد از 1920 به عقیده مؤلفین اگر چه روابط افغانستان و ایتالیا مانند بعضی کشورهای دیگر مثل انگلستان و روسیه و جرمنی و فرانسه انبساط پیدا نکرد، معذالک به اساس دوستی و صمیمیت روابط متقابل برقرار گردیده و در زمینه اقتصادی توسعه پیدا کرده و در زمینه تهنیدی هم زمینه انبساط زیاد موجود است زیرا همین الان در افغانستان اشخاص زیادی هستند که به مسایل اقتصادی و تهنیدی ایتالیا دلچسپی دارند و زبان ایتالوی را میدانند و تعداد ایشان هم رو به تزاید است. همین طور در ایتالیا روز بروز به مسائل افغان و افغانستان دلچسپی بیشتر پیدا شده و در صدد بدست آوردن معلومات مزید راجع به این مملکت هستند.

مؤلفین کتاب "افغانستان چهار راه آسیا" قراریکه پیشتر متذکر شدم، معلومات بسیار مبسوطی جمع کرده و نشر کتاب بسیار مفصلی را در نظر گرفته بودند ولی قراریکه خود در مقدمه یادآوری کرده اند، کمی وقت و تعجیل نشر کتاب و پاره عوامل دیگر ایجاب کرد که نسبت به تحلیل مواد به تمرکز مطالب متوجه شوند و با این روش خاص هم بدون اینکه مطالب اساسی و عمده فروگذاشت شود، کتاب خویش را طوری نشر بکنند که خواننده نظریه کافی و

صحیح نسبت به جغرافیا، تاریخ و ممیزات و عرف و عادت اهالی مملکت بدست آورده بتواند.

مؤلفین کتاب در باب نشر عکس ها که تعداد آن از دو صد قطعه متجاوز است نظریه خاصی داشتند، به ترتیبی که عکس ها هم جزء اسناد بیابند، اسنادی که افغانستان را در نظر یک نفر خارجی به چهره حقیقی افغانستان معرفی کند.

این عکس ها بیشتر شواهد جغرافیائی، تاریخی، نژادی و گوشه های مختلف حیات ملی و کسب و کار و صنعت و زراعت و حیات مالداري و کوچی را ترسیم میکنند و از نشر عکس هائی که نماینده پیشرفت جدید باشد قاصداً خود داری کرده اند و خود این نقیصه را ملتفت شده و برای اینکه افغانها از این بابت خورده گیری نکنند، خود عذر خود را خواسته اند و به تعبیر خود عکس ها را «اسناد فولکلوری» خوانده اند و به عقیده خود مدعی اند که این قبیل عکس ها روح افغان و افغانیت را بدون کدام پیرایه بندی بنظر خارجی معرفی میتواند.

به عقیده مؤلفین این اثر باشندگان افغانستان از نقطه نظر مردم شناسی تیپ مدیترانه، الپی و آریائی میباشند که در انتها الیه نقطه تماس نژاد سفید و زرد افتاده اند و امپراطوری های آسیای غربی ایشان را از تماس اروپا دور نگهداشته و با این هم دو دفعه با اروپائی ها تماس پیدا کرده اند. یکی در زمان قدیم در عصر یونانی که در نتیجه برای پنج قرن امپراطوری هائی در افغانستان تشکیل شد و دوم در دوره استعمار غرب که بالاخره 30 سال قبل افغانستان با احراز استقلال از آشوب آن رهائی یافته و بطرف تجدید حیات خود در حرکت است. این تجدید حیات و تغییرات نوین نظر همگانی را بطرف افغانستان متوجه ساخته و دلچسپی هائی همه جا فراهم کرده است و خاطره روزگاران گذشته عواملی در مطالعات نژادی، قبل التاریخ، زبان، مردم شناسی، جغرافیا و تاریخ باقی گذاشته که مطالعه آن بسیار مفید و دلچسپ است. در خاتمه مقدمه مؤلفین اظهار امیدواری کرده اند که با تحریر این اثر افغانستان را همانطور که در نظر خودشان دلچسپ و دوست داشتنی آمده است، معرفی توانسته باشند.

"افغانستان چهار راه آسیا" کتابی است در 275 صفحه و منقسم است بر پنج فصل بزرگ:

1- جغرافیای طبیعی و اقتصادی افغانستان

2- تاریخ افغانستان

3- افغانستان سیاسی، اداری و اقتصادی

4- عرف و عادات

5- طرق و شهرها

طبعاً این فصل ها هر کدام یک سلسله عناوین کوچک و ضمنی دارد که مرتب هر کدام علیحده در قید نمرات گرفته شده و تحت هر نمره و عنوان مخصوص شرحی نوشته شده است که تحلیل آن البته دقت و مطالعه میخواید و اینجا مجال آن نیست.

درین کتاب وزیر مختار اسبق ایتالیا در افغانستان و سفیر کبیر موجوده ایتالیا در پاریس، موسیو «پیترو گوارونی» که هفت و نیم سال در دربار کابل سمت نمایندگی داشت و با مؤلفین کتاب یکجا در سفارت میزیست و به گفته خودش افغانستان دروازه مطالعات تهذیب و تاریخ و ادیان شرق قریب را بر رخ او باز کرد، تمهیدی نوشته که حیثیت تقریظ را هم دارد که برای بسط معلومات خوانندگان گرامی نسبت به ماهیت کتاب و معرفی چگونگی نظریات یکنفر دیپلمات ایتالیوی اینک ترجمه متن آنرا میدهم:

"من هفت و نیم سال حیات خویش را در افغانستان گذرانیدم. نمیدانم تاثیر طول دوره اقامت است یا تاثیر شرایط مخصوصی که در آن زندگانی میکردم یا تاثیر زیبایی و جذبه مملکت و باشندگان آن - فقط یک چیز پیش من محقق است که از مملکت افغانستان خاطره نهایت خوبی دارم و در میان کشورهای آن که نوعیت وظیفه بخصوصی مرا بدانجاها برده است، حتماً افغانستان پیش من از همه عزیز تر و گرامی است."

"من با عشق و علاقه مخصوصی به خواهش مؤلفین این اثر موافقت کرده و این کتاب را که گمان میکنم اولین کتاب جدی بزبان ایتالیوی راجع به افغانستان میباشد، به مردمان ایتالیا معرفی میکنم."

"افغانستان در خاطره های شخصی من یک دخالت کلی دارد و آن این است که در اثر یک سلسله خواندن ها (نه مطالعات) که هنوز هم دوام سلسله آن بهترین و لذیذترین ساعت تیری های ساعات فراغت مرا تشکیل میدهد، مرا به مسایل تاریخ، تهذیب و ادیان شرق قریب متمایل ساخته است."

"در این تمایل البته مدیون دو کس هستم: اول موسیو «ژوزف هاکن» رئیس هیئت باستان شناسی فرانسوی در افغانستان که در اثر جنگ عمومی اخیر

[جنگ جهانی دوم] از میان رفت و فقدان او خساره در مراکز علمی فرانسه و جهان تولید کرد و دوم «پادر کسپانی».

"حین ورود به کابل بساط معلومات من راجع به اوضاع تهذیبی و تاریخی افغانستان بسیار محدود بود و تمام آن از دایره مطالب چند کتابی تجاوز نمیکرد و روی همرفته نوشته های آنها هم غیر از خاطره های دور افتاده و مبهم مسافرت اسکندر و سلطنت سلوسی ها چیز دیگر نداشت لذا همین دو نفر فوق الذکر دست مرا گرفته و قدم های لرزان مرا به کشف جهانی رهنمونی کردند."

"دوست من «رونه گروسه» با صلاحیتی که دارد بطور قطع از هر کسی بهتر در کتاب بسیار مهم خود «امپراطوری علفزار» نقش آسیای مرکزی را بحیث چهار راه تماس چهار مدنیت دنیای غربی، ایرانی، هندی و چینی شرح داده است. افغانستان از نقطه نظر موقعیت جغرافیائی بیش از هزار سال باینطرف حساس ترین نقطه را درین چهار راه اشغال کرده و شاخه هندی راه ابریشم در اینجا به شاخه غربی سراسری که از بر اعظمی به بر اعظمی میگذشت، پیوست بود."

"بخاطر باید داشت که افغانستان یک منزل مهم و بزرگ راه ابریشم است که چین را به سواحل شرقی بحیره روم وصل میکرد. و به همیم لحاظ «مارکوپولوی» ما ازین کشور دیدن کرده است. اگر ما فریب تمدن مادی خود مان را نخورده و ملتفت باشیم که نسبت به عصر حاضر در یک دوره دور افتاده نی انسانها و اشیا و مفکوره ها بیشتر سیر و حرکت داشت، آنوقت معتقد خواهیم شد که تنها ابریشم میان چین و اروپا حمل و نقل نمیشد بلکه پهلو به پهلو این مال التجاره قیمتی، هنرمندان و فلاسفه و دانشمندان و روحانیون هم در جنبش و رفت و آمد بودند و اندوخته های معلومات جغرافیائی ایشان راه را برای کاروان های سفرا و کشور گشایان باز کرد."

"یک منظره مادی که اهمیت افغانستان را بحیث چهار راه مدنیت های مختلف به اثبات میرساند و خود ناظر آن بودم، کشف اطاقی در بگرام بود که بعدها به نام «طاق خزاین» شهرت پیدا کرد. در این اطاق کوچک که میتوانیم تزیینات آنرا سبک «پومپه نی» بخوانیم، آثار مفرغ و گچی ممثل بهترین ذوق یونانی، پارچه های منبت عاج هندی که از روی کمیت و کیفیت نظیر آن دیده نشده بود، پارچه های ظروف «لاک» عصر «هان» های چین که بعد از مدت کمی با تماس هوا از هم پاشید، همه پهلو هم یکجا قرار داشت. آیا شوق و هیجانی برای یکنفر ایتالوی ازین بیشتر شده میتواند که در میان

اشیائی که بحق یا بدون دلیل آنرا به نام «روما» می‌شناسند و اشیای خانه خود میخوانند، دفعتاً ببیند که مؤسس سلالهٔ دودمان شاهی «کوشانی» در ضرب اولین مسکوکات خود تصویر «آگوست»، امپراطوری رومن، را نقش کرده است؟ احتمال بسیار می‌رود که امپراطور آگوست خبری هم نداشت که در آسیای مرکزی خاندان سلطنتی جدید و امپراطوری بزرگی بمیان آمده است، حال آنکه مؤسس این امپراطوری میدانست و اطلاع داشت که «آگوست» کیست.

"افغانستان در عالم تاریخ و تهذیب شرق مقامی دارد که غالباً هویت آن از خاطره‌ها فراموش شده. آیا از جملهٔ کسانی که دارای معلومات متوسطی هستند، چه تعدادی میدانند که یکی از شاهکارهای زبان فارسی «شاهنامه فردوسی» در افغانستان غزنوی به تشویق دربار سلطان محمود نوشته شده است؟ چقدر اشخاص بخاطر دارند که مبدأ احتمالی منارهائی که شکل آنها عامل مختصهٔ معماری اسلامی شده همان مناره‌های فتحی است که در عصر همین محمود در پایتخت او بنا یافته؟ صنعت معروف به ایرانی و مخصوصاً هر آنچه هنر میناتوری میگویند در نظر من در دربار سلطان حسین بایقرا، در افغانستان، در شهر هرات، به مدارج اعلیٰ خود رسیده است. هرات در عصر سلطنت آخرین پادشاهان تیموری قابل مقایسه با «فلورانس» در زمان حکومت شهزادگان «مدیچی» بود. همین قسم مغل‌های هندی آخرین گل‌های همین مدنیت را با خود به هند ارمغان بردند و در دهلی و آگره به اشکال جدید پندک‌های نو از آن شگفت."

"پیشتر گفتم که افغانستان را بسیار دوست دارم و مؤید این نظریه تمایل عاشقانهٔ بابر فاتح دهلی است که میگفت و آرزو داشت که در کابل، در زیباترین گوشهٔ زمین مدفون شود. بخاطر دارم که بارها حینی که طرف تپهٔ کوچک مزار او بالا میشدم، بخود میگفتم که بابر با داشتن چنین آرزویی حق بجانب بود."

"ملتفت باید بود که تاریخ چند هزار سالهٔ افغانستان گذارشات تاریخ معاصر آنرا فراموش خاطر نسازد. مؤلفین این اثر کوشش کرده اند با اصول علمی علاوه بر تاریخ مسایل اجتماعی، عرف و عادات افغانستان امروزه را هم شرح دهند و اسناد عکاسی ایشان اعلیٰ و کامل است."

"افغانستان کشور کوچکی که از 30 سال باینطرف از انزوای کامل برآمده است برای تلافی زمانه‌های از دست رفته مجاهدات زیاد بخرچ داده که از

مراتب و چگونگی آن البته عموم آگاهی ندارند. افغانستان مجاهدت کرده و هنوز هم در میان مشکلات مجاهدت میکند. اشکال افغانستان تنها اشکال داخلی نیست، در ظرف چند دهه سالی نمیتوان مردمانی را که مدت ها منزوی زیسته اند به تمام مبادی حیات امروزی آشنا کرد زیرا در تولید چنین تحولی ملل دیگر قرن ها وقت صرف کرده اند. همین قسم تدارک منابع مالی فالتو کار آسانی نیست."

"افغانستان امروز مانند همیشه در نقطه تماس امپراطوری های کهن و نو و امپریالزم های پارینه و جدید قرار گرفته است. حفظ استقلال، همان استقلالی که افغان ها به آن عشق دارند و از دوره های باستان عصر اسکندر تا آینده برای اثبات آن در میان امپراطوری ها جانبازی ها کرده اند، مسئله ساده و بسیطی نیست."

"من به ملت افغان و به زمامداران افغانستان مراتب صمیمی ترین آرزوهای خویش را نسبت به کامیابی های آینده تقدیم میدارم. پاریس 11 فبروری 1951- پیترو گوارونی." / مجله آریانا، شماره مسلسل 102، سال نهم، شماره ششم، 1330، کابل/

یادداشت ب. ف. ک:

درست تقریباً 30 سال بعد از نشر این کتاب افغانستان دوباره به سرنوشت 30 سال پیش از نشر کتاب و حتی بدتر از آن رسید و با وجود سپری شدن 30 سال دیگر از آن هنوز هم سر کلاه معلوم نشده است. مسئولیت تمام خرابی های این کشور در تاریخ معاصر بیشتر به گردن سیاستمداران، دولتمردان، اعضای حزب ها و تنظیم های سیاسی است که هیچ گاه برای کدام برنامه درست سیاسی کار نکرده اند و همه در غم و الم منافع شخصی، خانوادگی، قومی و حزبی خود بوده اند. اگر هنوز هم امور به همین منوال پیش رود امیدی برای آینده این کشور وجود نخواهد داشت. / 8 اگست 2011/